إن في ذلك لآية لأولي الألباب

[illegible]

# الطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم

بتصحیح و تنقیح مولوی محمد مظہر حسن صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ خلف الصدق جامع معقول

و منقول حاوی فروع و اصول مخدوم الزمن مولانا مولوی احمد حسن صاحب رحمۃ اللہ علیہ مرادآبادی

در مطبع علوی واقع مرادآباد طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی علّم الانسان ما لم یعلم والهمه اصناف العلوم والحکم وصلی الله علی سیدنا محمد شفیع المذنبین ووسیلة المقربین وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که مدح سید المرسلین صلی الله علیه وسلم ونشر مناقب آنحضرت وذکر دلائل نبوت آنجناب بی شبهه مثمر برکات وموجب اجر جالست واین فقیر موفق شد درین اثنا بنظم قصیده بائیه درین باب که تتبع قصیده سواد بن قارب صحابی سرزده وآن قصیده بغایت انیق است بر طور عرب اول بسمع مبارک حضرت صلی الله علیه وسلم رسیده وبقبول خاطر شریف مشرف شده وقصیده این ضعیف هر چند در آن مرتبه نیست که دریه

قصائد بلغا بآن امتزاج کرده شود ولیکن مشتمل است بر دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اشارت میکند بجملهٔ از مقاصد مهمه و خالی از بعض لطافت نیست و چون بعض الفاظ قصیده خالی از غرابت نبود لازم آمد که شرح آن بطریق ایجاز و اختصار کرده شود مناسب چنان بنماید که هر مقصدی را بفصلی متمیز کرده آید و نام این قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم مقرر کرده شد

## فصل الاوّل

در تشبیب بذکر بعض حوادث زمان که دران حوادث لابدست از استمداد بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم و تخلص بذکر مناقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم

| | |
|---|---|
| کأن نجوما اومضت فی الغیاهب | عیون الافاعی اورؤس العقارب |

الایماض درخشیدن برق الغیهب تاریکی غیاهب جماعه یعنی گویا ستارگان که میدرخشند در تاریکیها چشمان افعی است یا سرهای کژدم است قلق خاطر را بیان میکند ماخوذ ازانکه هر که مشوش میشود شبها بخواب نمیرود و ستارگان در نظر او بمنزله چشم افعی و سر کژدم می آید

| | |
|---|---|
| اذا کان قلب المرء فی الامر حائرا | فاضیق من تسعین رحب السباسب |

حائر النفس ای قلیل النفس غیر طیب و الانطلاب سبب بیابان سباسب جماعه رحب بالضم فراخی رحب بالفتح نعت منه یقال بلد رحب یعنی وقتیکه باشد دل مرد در کارهای از کارها محزون و پریشان پس در نظر او تنگتر بنماید از عقد تسعین بیابانهای کشاده و عقد تسعین عبارت ازانست که سر انگشت سبابه در اصل ابهام میدهند که بهیئت حلقه بغایت تنگ پیدا شود

| مصائب تقفو مثلها من مصائب | | وتشغلنی عنی وعن کل راحتی |
|---|---|---|

شغل عنه فهو شاغل وذاک مشغول یعنی باز داشت از وی تقفو تتبعه یعنی باز میدارد
مرا از تامل در حال خود و از بهره مندی شدن براحت خود مصیبتها که از پی در می آیند مثل
خود را از مصائب دیگر

| تحیط بنفسی من جمیع جوانب | | اذا ما اتتنی ازمة مدلهمة |
|---|---|---|

ازمه سختی وتحیط واد لهمام تاریک شدن شب لیلة مدلهمة شب تاریک یعنی
وقتیکه میرسد بمن سختی در غایت تاریکی و صعوبت گرد می آید نفس مرا از جمیع جوانب من

| الوذ به من خوف سوء العواقب | | تطلبت هل من ناصر او مساعد |
|---|---|---|

لوذ و لیاذ پناه گرفتن و حرف من اینجا مانند من است در آیه فاطعمهم من جوع
وآمنهم من خوف یعنی میجویم که آیا هیچ یاری دهنده و مدد کننده هست که پناه بگیرم
باو تا ترس شدت و سختی عواقب امور دفع گردد

| رسول اله الخلق جم المناقب | | فلست اری الا الحبیب محمدا |
|---|---|---|

جموم بسیار شدن آب در چاه. جم بسیار یعنی پس نمی بینم هیچ کس را مگر آن محبوب را که نام
مبارک ایشان محمد است صلی الله علیه وسلم پیغامبر خدا تبارک وتعالی کثیر المناقب

| ومنتجع الغفران من کل تائب | | ومعتصم المکروب فی کل غمرة |
|---|---|---|

اعتصام چنگ در زدن. کرب بالضم اندوه غمرة و ماء کل آب بسیار و غرق شدن در آن
ازان نقل کرده شده یقال غمرات الموت شدائده انتجاع طلب آب و جای علف
یعنی بنظر می آید مرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جای دست زدن اندوهگین
است در هر سختی و جای طلب کردن مغفرت است بنسبت هر توبه کننده

درین بیت اشارت است بمضمون آیہ کریمہ ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما

## فصل دوم

در بیان منقبت عظیمہ از مناقب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وآن شفاعت کبری است وتفصیل آن در بخاری ومسلم مذکور است ٥

| ملاذ عباد الله ملجاء خوفهم | اذا جاء یوم فیه شیب الذوائب |
|---|---|

یعنی جای پناه گرفتن بندگان خدا وگریزگاه ایشان در وقت خوف ایشان وقتیکه بیاید روزیکه در آن روز سفید شدن گیسوها است یعنی روز قیامت واضافة ملجاء خوفهم بادنی ملابسہ است ودرین بیت اشارہ واقع شده است بآیۂ کریمہ فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به ٥

| اذا ما اتوا نوحا وموسی وآدما | وقد هالهم اصبار تلک الصعائب |
|---|---|

صعوبۃ وشواری صعائب جمع صعب یعنی وقتیکه بیایند بندگان خدا پیش حضرت نوح وحضرت موسی وحضرت آدم صلوات اللہ وسلامہ علیہم حالانکہ در خوف وفزع انداختہ باشد ایشانرا دیدن آن سختیہا ٥

| فما کان یغنی عنهم عند هذه | نبی ولم یظفرهم بالمآرب |
|---|---|

یعنی حتی کہ نزد این سختیہا حاجات یعنی پس نفع نداد ایشانرا نزدیک این سختیہا هیچ پیغامبری و فیروز نساخت ایشانرا هیچ پیغامبری بمطلبها ٥

| هناک رسول الله یحلو لهم به | شفیعا وفتاحا لباب المواهب |
|---|---|

نحو آشکار گردد یعنی در آن وقت قصد کنند رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بجانب

پروردگار خود در حالتی که اراده شفاعت دارد و اراده کشادن دروازه بهشت نهاده ۵

| | |
|---|---|
| فیرجع مسرورا بنیل طلابه | اصاب من الرحمن اعلی المراتب |

پس باز گردد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شادمان بیافتن مقصود خود در حالتی که یافته است
از جناب حضرت رب العزت اعلی مراتبها۔ **فصل سوم** در بیان نوعی از دلائل
نبوت که بشارات انبیاء سابقین است بوجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم درینجا اشارت
است به نسب اطهار آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۵

| | |
|---|---|
| سلالة اسمعیل والعرق نازع | واشرف بیت من لؤی بن غالب |

سلالة التی یستخرج منها النزع الجذب ونزع القوس جذبها عرق بالکسر بیخ۔
لؤی بضم لام وفتح همزه وتشدید یا جد اعلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم خلاصه است برآمده از حضرت اسمعیل واصل بجانب خود کشنده است
فرع را یعنی البته فرزند به پدر میماند وقبیله آنحضرت صلی الله علیه وسلم شریف‌ترین قبائل
اولاد لؤی بن غالب است ودرین بیت اشارت است بآن قصه که فرشته نزدیک
هاجره بشارت داد که از اولاد فرزند تو پیغامبری پیدا شود واشارت است به مضمون حدیث
ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم
واصطفانی من بنی هاشم رواه مسلم ۵

| | |
|---|---|
| بشارة عیسی والذی عنه عبروا | بشدة باس بالضحوک المحارب |

ضحوک وضحاک پادشاه مشهور که در کثرت فتوح بآن مثل زده میشود یعنی آنحضرت صلی الله
علیه وسلم مصداق بشارت حضرت عیسی است علیه السلام وآن پیغامبری که تعبیر
کرده اند پیغامبران ازو باسم ضحوک بسبب شدة قتال ودرین بیت اشارت است

بمضمون کریمه که مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد واشاره است بان قصه که
انبیاء سابقین گفته اند که در آخر زمان پیغامبر ضحوک پیدا شود ٥

ومن اخبروا عنه بان لیس خلقه     لفظ وفی الاسواق لیس بصخاب

صخب بانگ و فریاد فظ مرد درشت خو یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر
که خبر داده اند پیغامبران پیشین از وی بان که نیست خلق او درشت و نیست در بازارها
بانگ بلند کننده و درین بیت اشاره است بحدیث دارمی که در توریت مذکور است در
وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم - لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخاب فی الاسواق ٥

ودعوة ابراهیم عند بنائه     بمکة بیتا فیه نیل الرغائب

رغیبه عطای بسیار رغائب جماعه یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر است
که مصداق دعا حضرت ابراهیم شد وقت بنیاد کردن وی در مکه معظمه خانه که در وی
یافته شود عطاهای بسیار درین بیت اشاره است بمضمون کریمه واذ یرفع ابراهیم
القواعد الآیه

## فصل چهارم

در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت وآن تمامی
شمائل و اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم است که بهیئة اجتماعیه بجز پیغامبر را
حاصل نشود قطعا هر چند احاد آن خصال مخصوص بانبیا نباشد مثل اعتدال خلقت
وفصاحت لسان ونفع رسانیدن بمردمان و سخاوت و علو همت و شجاعت و عفو
و حلم و زهد الی غیر ذلک ٥

جمیل المحیا ابیض الوجه ربعة     جلیل کرادیس ازج الحواجب

محیا روی آدمی رجل ربعة بین الطویل والقصیر زجج باریکی و درازی و الکرادیس رؤس العظام
واحد ها کردوس یعنی صاحب جمال است روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

ومائل بسفیدیست روی آنحضرت میانه قامت است آنحضرت بپرده قوی هست سر آنحضرت و باریک و دراز و تمام است ابروهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم

صبیح ملیح ادعج العین اشکل — فصیح له الاعجام لیس بشائب

الدعج شدة سواد العین — اشکل العین ای فی بیاضها شیء من حمرة اعجمت الکلام صیرته عجمیا والمراد ههنا ترک الایضاح یعنی خوبصورت بالملاحت است آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیاهی چشم آنحضرت در نهایت کمال بود و سفیدی چشم آنحضرت بسرخی آمیخته بود با فصاحت است آنحضرت نیست رکاکت کلام با آنحضرت آمیخته صلی الله علیه وسلم ○

واحسن خلق الله خلقا وخلقة — وانفعهم للناس عند النوائب

یعنی بهترین خلق خداست در خصلت و در شکل و نافعترین ایشان است مردمان را نزد یک هجوم حوادث زمان ○

واجود خلق الله صدرا ونائلا — وابسطهم کفا علی کل طالب

نیل بافتح و عطار ا نائل گویند بمعنی اسم مفعول چنانکه در عیشة راضیة گفته اند یعنی سخی ترین خلق خداست باعتبار سینه و باعتبار عطا و کشاده کننده ترین ایشان است دست را بر هر سوال کننده ○

واعظم حر للمعالی نهوضه — الی المجد سباق العلائم خاطب

حر آزاد و جوانمرد و معالی جمع معلاة بمعنی بلندی قدر و منزلت عظائم جمع عظیمه بمعنی مرتبه بلند یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگترین جوانمردیست که برای مراتب بلند برخاستن او باشد بسوی بزرگی ترقی کنند و کارهای بزرگ را طلب نماید کسیکه

زن بشر لقیه را خواستگاری کند ○

| | |
|---|---|
| ترى اشجع الفرسان لاذ بظهره | اذا احمر باس فى بئيس المواجب |

عناب بئيس اى شديد احمر الباس اى اشتد الحرب لقال خرج القوم الى مواجبهم اى مصارعهم يعنى مى بينى شجاعترين سواران را كه پناه گرفته است به پشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم وقتى كه سخت شد كارزار در معركهاى سخت ○

| | |
|---|---|
| واذاه قوم من سفاهة عقلهم | ولم يذهبوا من دينه بمذاهب |

يعنى ايذا دادند آنحضرت را صلى الله عليه وسلم جماعه بسبب كوتاهى عقل خود و نرفتند در راهها از دين او ○

| | |
|---|---|
| فما زال يدعو ربه لهداهم | وان كان قد قاسى اشد المتاعب |

پس هميشه دعا ميكرد پروردگار خود را براى راه نمودن ايشان اگرچه كشيده بود سخت‌ترين مشقتها در دين و درين بيت اشاره است بان قصه كه كفار بر آن حضرت صلى الله عليه وسلم سنگ مى انداختند و آنحضرت ميفرمود اللهم اهد قومى فانهم لا يعلمون ○

| | |
|---|---|
| وما زال يعفو قادرا عن مسيئهم | كما كان منه عند جبذة جاذب |

الجبذ لغة فى الجذب وقيل مقلوب نحو هميشه عفو ميكرد از بدى كننده ايشان حالانكه قادر بود بر انتقام چنانكه واقع شد از آنحضرت صلى الله عليه وسلم نزديك كشيدن جامه از اعرابى كه كشيده بود و درين بيت اشاره است بحديث انس كه اعرابى رداى مبارك آنحضرت را صلى الله عليه وسلم از پس پشت آنحضرت صلى الله عليه وسلم بكشيد تا آنكه اثر كرد در منكب آنحضرت صلى الله عليه وسلم و دى آنحضرت صلى الله عليه وسلم

تبسم فرمود و او را چیزی عطا نمود

| وما زال طول العمر لله معرضا | | عن البسط فی الدنیا وعیش المرازب |
|---|---|---|

مرازب جمع مرزبان والمرزبان الفارس الشجاع المقدم علی القوم دون الملک معرب یعنی همیشه بود طول عمر خود برای رضای خدا معرض از رفاهیت در دنیا و از عیش رؤسای عجم

| بدیع کمال فی المعالی فلا امرءٌ | | یکون له مثلا ولا بمقارب |
|---|---|---|

یعنی بی نظیر است کمال او در جمیع اوصاف پس نیست هیچ مردی مانند او و نیست هیچ مردی نزدیک باو و در جمع در میان بدیع و معالی ایهام تطبیق است و این آخر فصل رابع است و بدیع کمال دلالت میکند بر انتهای این کلام و بمنزلهٔ نتیجه است آنرا

## فصل پنجم

در اشارہ بنوع دیگر از دلائل نبوت و آن شامل است در حال عرب و عجم و عادات و مذاهب ایشان پیش از بعثت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که ببداهت عقل فهمیده میشود که لطف الهی مقتضی تغیر آن اوضاع است و تامل در حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امیت و عدم مخالطت علماء مشهوره با مانند که این همه دلالت میکند بر صدق دعوی نبوت و تامل در اصلاح آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر ملت را باحسن وجوه و این استدلال بدان ماند که هر که عدالت ملک عادل را میداند اگر ببیند که رعیت او راه فساد پیش گرفته اند یقین میکند که پادشاه البته زجر و منع خواهد کرد و بر سر آن جماعة قهرمانی را مسلط خواهد که تغیر اوضاع ایشان نماید و چون کسی دعوی کند که من طبیبم و دوا کند مرضی را و ایشان شفا یابند بیقین دانسته شود که صادق است در دعوی خود

| انا نامقیم الدین من بعد فترة | | وتحریف ادیان وطول مشاغب |
|---|---|---|

فترة سستی وزمان میان دو پیغامبر تعقب بالمجتبین برانگیختن فتنه وتباهی یعنی آمد بما در حالتی که راست کننده دین است بعد سستی آن ما بعد انقطاع رسل وبعد تغیر ملتها وبسیاری فتنها وفسادها ودرین بیت اشاره است بآن کلمه که در کتب سابقه مذکوراست ولن یقبضه الله حتی یقیم الملة العوجاء بان یقولوا لا اله الا الله ٥

| فیا ویل قوم یشرکون بربهم | | وفیهم صنوف من خیوم المثالب |
|---|---|---|

خیم ای ثقیل مثالب عیبها ونقصها مثلبة یکی یعنی پس ای وای آن قوم را که شریک مقرر میکنند با پروردگار خویش ودرین جماعة انواع بسیار است از عیبهاء گران ونقصها ودرین بیت اشارت است بحال مشرکان عرب ٥

| ودینهم ما یفترون برائهم | | کتحریم حام واختراع السوائب |
|---|---|---|

حامی فحلی که اورا آزاد کنند وبروی سوار نشوند وسائبة ناقة کانت تسیب فی الجاهلیة لنذر یعنی ودین این مشرکان چیزی است که برمی بافند آنرا بعقل خود بغیر استناد بوحی الهی مانند تحریم حام واختراع سائبة ها ٥

| ویا ویل قوم حرفوا دین ربهم | | وافتوا بمصنوع لحفظ المناصب |
|---|---|---|

یعنی وای آن قوم را که تحریف کردند دین پروردگار خود را وفتوی دادند بساخته از طرف خود برای نگاهداشتن منصبها وریاستها. واین اشارت است بحال یهودیان ٥

| ویا ویل من اطری بوصف نبیه | | فسماه رب الخلق اطراء خائب |
|---|---|---|

اطرار بمبالغہ ستودن یعنی وای آنکس را کہ مبالغہ کردہ است در مدح نبی خود پس ناسپاد اورا پروردگار خلق بمبالغہ مطلب نایابندہ و این بیت اشارت است بحال نصاری ۔

| | |
|---|---|
| ویا ویل قوم قد ابار نفوسهم | لتکلف تزویق وحب الملاعب |

بوار بالفتح ہلاکی بار فلان ای ہلک و ابارہ اللہ ای اہلکہ زاوق سیماب بلغۃ اہل مدینہ تزویق آراستن و کل منقش مموہ مزوق و ائلم یکن ہناک زیبق یعنی وای آن قوم را کہ ہلاک کردہ است نفوس ایشان بتکلف تزئین و دوستی بازیہا و این بیت اشارت است بحال ملوک عجم و رؤسا ایشان ۔

| | |
|---|---|
| ویا ویل قوم قد اخف عقولهم | تجبر کسریها واصطلام الضرائب |

اخف سکبار کرد و اصطلام ازبن برکندن الضریبۃ بالیوی العبد الی سیدہ من الخراج المقرر علیہ فعیلۃ بمعنی مفعول والجمع ضرائب یعنی وای آن قوم را کہ سکبار ساختہ است عقول ایشان را تکبر کسری او از بیخ برکندن خراج او باج ایشان را و این اشارت است بحال رعایای عجم کہ پامال ظلم ملوک شدہ بودند ۔

| | |
|---|---|
| فادرکهم فی ذاک رحمة ربنا | وقد اوجبوا منه اشد المعاتب |

معتبہ بفتح التاء و کسرہا خشم گرفتن یعنی پس دریافت ایشان را در ینحالت رحمت پروردگار ما حال آنکہ مستحق شدہ بودند از جانب حق تعالی سخترین خشمہا ۔

| | |
|---|---|
| فارسل من علیا قریش نبیه | ولم یک فیها قد بلوه بکاذب |

بلاؤ ابلاء و ابتلاء آزمودن پس فرستاد از بلندترین قبیلہ در میان قریش پیغامبر خود را و نبود در آنچہ قریش امتحان کردہ بودند دروغگوی ۔

ومن قبل هذا لم یخالط مدارس ... الیهود ولم یقرء لهم خط کاتب

یعنی پیش ازین نیامیخته بود بمدرسهای یهود و نخوانده بود خط نویسندهٔ ازیشان

فاوضح منهاج الهدی لمن اهتدی ... ومن بتعلیم علی کل راغب

یعنی پس واضح ساخت راه هدایت را برای هرکه راه یابی خواهد واحسان کرد باموختن شرایع بر هر رغبت دارنده در امر خیر

واخبر عن بدء السماء لهم وعن ... مقام مخوف بین ایدی المحاسب

یعنی پس خبر داد از ابتدای آفرینش اسمان انشانرا واز ایستادن پیش پروردگار حساب کننده که ازان ایستادن ترسیده می شود ودرین بیت اشارهٔ است بایهٔ کریمه ولمن خاف مقام ربه جنتان ودرین بیت جمع کرده شد حال مبدا ومعاد را

وعن حکم رب العرش فیما لعنهم ... وعن حکم تروی بحکم التجارب

العن بفتحتین پیش آمدن خبر یعنی خبر داد از فرمان پروردگار عرش درانچه پیش می آید ایشانرا واز حکمتها که روایت کرده شود بسبب تجربها ودرین بیت اشارهٔ است بانکه حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم دو علم بمتلقین فرمود علم احکام وعلم حکم اول ظاهر است وثانی چون مصالح منزلیه وعلم اخلاق وخواص بعض اطعمه وغیرها واین علم ثانی گاهی بحکم تجربه نیز ادراک نموده میشود

وابطل اصناف الخنی واباده ... واصناف ظلم للعقوبة جالب

خنی بیهوده گفتن ومراد اینجا اعم است از قول وفعل اباده الله ای اهلکه یعنی باطل ساخت اقسام بیهودگی را وبرهم زد انهارا وباطل ساخت اقسام ظلمی که عقوبة

الهی را مقتضی است ودرین بیت اشارت است بآن حدیث که هیچ گناه نزدیک خدا تعالی جالب تر نیست عقوبت را از بغی یعنی اشارت است بامراض نفسانیه که از جهت نفس شهویه پیدا شود یعنی بامراضی که از جهت نفس سبعیه پیدا شود ۵

وبشر من اعطی الرسول قیاده ‌ ‌ ‌ بجنة نعیم وحور کواعب

قیاد رسنی که استور را بآن کشند یعنی بشارت واد کسی را که بدست رسول الله صلی الله علیه وسلم داد مهار خود را به بهشت نعمت وحور نوجوان ۵

واوعد من یابی عبادة ربه ‌ ‌ ‌ عقوبة نیران وعیشة قاطب

قطوب روی ترش کردن یعنی ترسانید کسی را که سر باز میزند از عبادت پروردگار خود بعقوبت دوزخ وگذران شخصی که روی ترش کرده است درین بیت اشاره کرده شد بمضمون کریمه من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیامة اعمی ۵

فانجی به من شاء منا نجاته ‌ ‌ ‌ ومن خاب فلیندب به شر النوادب

یعنی پس نجات داد خدا تعالی بسبب این پیغامبر کسی را که او نجات خواسته بود وهر که مطلب شفاعت باید که نوحه کنند بر وی بدترین نوحه کنندگان ۵

فاشهد ان الله ارسل عبده ‌ ‌ ‌ بحق ولا شیء هناک برائب

تقول رابنی فلان اذا رأیت منه ما یریبک وما تکره یعنی پس گواهی میدهم تحقیق که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیغامبر است از جانب خدا تعالی نیست آنجا هیچ چیز که در شبهه اندازد ۵

وقد کان نور الله فینا المهتد ‌ ‌ ‌ وصمصام تدمیر علی کل ناکب

صمصام تیغ بران که باز نگردد و تقال نکبه اذا عدل عنه یعنی هر آئینه بود بر خدا تعالی درمیان ما برای هر راه یابنده و شمشیر بران عقوبة بر هر یکی شونده واین دو بیت دلالت میکند بر ختم این فصل و بمنزله نتیجه است آنرا

## فصل ششم

دربیان نوعی دیگر از دلائل نبوت و آن تامل است در شریعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که همه ارشاد است باقامت عبادت که حق خالق ست بر مخلوق و تهذیب نفوس باخلاق فاضله و دعوت بتدبیر منزل و سیاست مدنیه و نصب سلطان برای آن بوجهی که محکم تر ازان متصور نگردد و این استدلال بدان ماند که اگر شخصی کتاب سیبویه میخواند یقین میکند که مصنف آن کتاب کامل بود در نحو و هر که دیوان متنبی میخواند میداند که صاحب آن کامل بود در شعر و هر که قانون میخواند میداند که مصنف آن کامل بود در علم طب همچنان هر که تفاصیل شرائع آنحضرت صلی الله علیه وسلم می بیند شک نمیکند در آنکه استیفاء مقاصد تشریع بدون این علوم میسر نیست و صاحب این علوم نبی است که این علوم را بوحی ملقی فرمود ٥

| | | |
|---|---|---|
| واقوی دلیل عند من نوعقله | | علی ان شرب الشرع اصفی المشارب |

شرب بالکسر حصه آب یعنی محکم ترین دلیلی نزدیک کسیکه کامل است عقل او برآنکه آب حدود شرع صافی ترین جمیع آبخورها است ٥

| | | |
|---|---|---|
| تواطی عقول فی سلامة فکرة | | علی کل ما یاتی به من مطالب |

تواطئوا علیه ای توافقوا یعنی بایکدیگر موافق بودن عقلها در وقت سلامت فکر بر هر چه می آرد آنرا شرع از احکام یعنی عقول سلیمه همه متفق اند باستحسان شرائع و تسهیل همزه تواطی بنابر ضرورت شعر است ٥

| وتحقیق حق فی اشارة حاجب | | سماحة شرع فی رزانة شرعة |
| --- | --- | --- |

سماحة جوانمردی و مراد اینجا سهولة است شرعة بالکسر و شریعة جای در آمدن
بر سر آب و راه پیدا کردهٔ خدای تعالی رزانة آهستگی رزین ای وقور یعنی
اقوی دلیل سهولت شریعة است با ترک شتاب زدگی یعنی جامع است در
سهولة و وقار نه چندان تساهل دارد که از حد گذرد و نه چندان شدید است که شاق
باشد و اثبات حق در اشاره با برو است یعنی بسیاری از مطالب غامضه در الفاظ
سهله بلطافت عجیبه تقریر فرمود و درین بیت اشاره است بحدیث بعثت بالملة
السمحة السهلة و بحدیث اوتیت جوامع الکلم ہ

| نبوة تالیف وسلطان غالب | | مکارم اخلاق و اتمام نعمة |
| --- | --- | --- |

یعنی خوبیهای اخلاق و تمام کردن نعمت و راه نمودن حق با تسلط غلبه کننده یعنی
دین آنحضرت صلی الله علیه وسلم با غلبه ملک منضم است و درین بیت اشاره است
بحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و اشاره است بآنکه ملة محمدی مخصوص است بجمع
شریعت با خلافت و سلطان غالب از قبیل اضافة موصوف است بصفة ہ

| علی بینات فهمها من غرائب | | تصدق دین المصطفی بقلوبنا |
| --- | --- | --- |

یعنی راست پنداشتیم دین مصطفی را صلی الله علیه وسلم بدلهای خود با قرائنه واضحه
که فهمیدن آن از عجائب است و درین بیت اشارت است بمضمون کریمه افمن
کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد و اشاره است بتمامی این فصل ۔

## فصل هفتم

در نوعی دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در معجزات
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم ہ

| | | |
|---|---|---|
| براهين حق اوضحت صدق قوله | | رواها ويروي كل شيب وشائب |

یعنی این براهین راست است که واضح ساخته است صدق قول آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دعوی نبوة روایت کرده است آنرا و روایت میکند آنرا هر جوان و هر پیر ودرین بیت اشاره است بتواتر معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرچند احاد آن متواتر نباشد مثل شجاعت رستم وسخاوت حاتم ٥

| | | |
|---|---|---|
| من الغيب كم اعطى الطعام لجائع | | وكم مرة اسقى الشراب لشارب |

سقیت فلانا واسقیته ومنه قوله تعالی واسقیناکم ماء فراتا یعنی از مدد عالم غیب بسیار بار طعام داد گرسنه را و بسیار بار آب داد تشنه را ٥

| | | |
|---|---|---|
| وكم من مريض قد شفاه دعاءه | | وانكان قد اشفى لوجبة واجب |

اشفى المريض على الموت اى اشرف عليه ووجب يكبار افتادن ومنه قوله تعالى فاذا وجبت جنوبها معروف ومنه قوله صلى الله عليه وسلم اذا وجب فلا تبكين باكية اى اذا مات یعنی بسیار مریض که تندرست ساخت او را دعاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم واگرچه نزدیک شده بود بافتادنی که مرده را باشد و در اشفی واشفی تجنیس است ٥

| | | |
|---|---|---|
| ودرت له شاة لدى ام معبد | | حليبا وما اسطاع حلبا لحالب |

اسطاع اصله استطاع حذفت التاء تخفيفا یعنی شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بزی نزدیک ام معبد شیر بسیار حال آنکه طاقت نداشت یکبار دوشیدن دوشنده را وقصه این در مشکوة مذکور است ٥

| | | |
|---|---|---|
| وقد ساخ في الارض حصان سراقة | | وفيه حديث عن براء بن عازب |

ساخت بدفرسی ای غاصت فی الارض حصان بالکسر فرس نر یعنی تحقیق نهین

از عجائب است

وشق له جبریل باطن صدره ... لغسل سواد بالسویداء لازب

لازب چسپنده یعنی بشگافت برای او جبرئیل اندرون جوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم را برای شستن سیاهی که بماند دل چسپنده است

واسری علی متن البراق الی السماء ... فیا خیر مرکوب ویا خیر راکب

یعنی شب روی کرد بر پشت براق بسوی آسمان پس چه نیک مرکوب است براق و چه نیک راکب است آنحضرت صلی الله علیه وسلم است

وشاهد ارواح النبیین جملة ... لدی الصخرة العظمی وفوق الکواکب

یعنی معاینه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارواح پیغمبران را همه یکجا نزدیک صخرة الله که در مسجد بیت المقدس است و بالای ستاره یعنی بالای آسمان است

وشاهد فوق الفوق انوار ربه ... کمثل فراش وافر متراکب

یعنی معاینه فرمود بالای آن بالا یعنی بالای سبع سموات انوار پروردگار خویش مانند پروانهای بسیار یکی بیکی متصل شده است

وراعت بلیغ الآی کل مجادل ... خصیم تمادی فی مراء المطالب

یعنی ترسانید آیات قرآن که در نهایت بلاغت است هر جدال کننده ستیزنده را که از حد گذشت در جدال کردن در مباحث علمیه است

مراعة اسلوب وعجز معارض ... بلاغة اقوال واخبار غایب

مراعة تمام شدن در فضل و گذشتن از یاران و در دانش بدل است از بلیغ الآی بدل اشتمال یعنی در ترس انداخت مجادل منکر را چند وجه فضل اسلوب و در ماندن معارض

معارضه وبلاغت کلام وخبر دادن از امر غائب چون خبر عاد وثمود وخبر فتح بدر وغلبه روم بر فارس وجز آن ودر بیت اشارت است بانکه نزدیک محققین اعجاز قرآن بچهار وجه است

وسماه رب العرش اسماء مدحة ‏ ‏ ‏ تبين ما اعطى اله من مناقب

یعنی نامید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خداوند عرش نامهای که دلالت بر مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند که بیان میکند برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه عطا فرموده است او را از منقبتها

رؤف رحیم احمد ومحمد ‏ ‏ ‏ مقفی ومفضال لیسمی لعاقب

المقفى آخر الانبياء وكذلك العاقب چهار اسم در قرآن آمده است رؤف رحیم ومحمد واحمد وسه اسم مقفی ونبی الرحمة وعاقب در حدیث آمده مفضال بمعنی نبی الرحمة است

## فصل هشتم

در دعا بر آل واصحاب وذکر شجاعت اصحاب ونجابت اهل بیت

اذا ما اثاروا فتنة جاهلية ‏ ‏ ‏ تقود بجر زاخر من كتائب

زخر پر شدن رود ودریا از آب کتیبه لشکر یعنی هرگاه برانگیزند کافران فتنه جاهلیت را یعنی بر عداوت حضرت پیامبر صلی الله علیه وسلم وابطال امر اسلام جمع شوند آن فتنه کشد دریای پرشده از لشکرها

يقوم لدفع الباس اسرع قومة ‏ ‏ ‏ بجيش من الابطال غر السلاهب

البطل بالتحريك ولبيد الغرة بياض الوجه الغر البيض سلهب اسپ دراز خانه یعنی میخیزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دفع شر کافران زودترین برخاستن بلشکرها

از پہلوانان کہ سفید است پیشانی اسپان ایشان ست ٥

اشدّ ع یوم الباس من کل باسل ... ومن کل قرم بالاسنة لاعب

مبالغہ دلیری نمودن بقتال شجاع باسل قرم شتر گرامی کہ بروی بارنکنند وبجہت گشنی گذارند شتر قیل للسید الشجاع قرم یعنی قوی دل اندر روز جنگ از ہر شجاع دلیر واز ہر زور آزمای کہ بسنانہا نیزہ بازی کنندہ باشد ست ٥

توارث اقدا ما وبنلا وجرأة ... نفوسھم من امّھات نجائب

اقدام پیش در آمدن وشجاعت نمودن نبل وبنالہ آگاہی وبزرگی یعنی میراث گرفتہ است اقدام وبزرگی وجرأت را نفوس ایشان از مادران صاحب نجابت واین بیت بر طور کلام قریش واقع شدہ کہ نجابت والدات می ستودند ومیدانستند کہ اخلاق فاضلہ از جانب والدہ میراث میرسد وفی الحدیث انا ابن العواتک ست ٥

جزی اللہ اصحاب النبی محمّد ... جمیعا کما کانوا لہ خیر صاحب

ثواب دہاد خدا تعالی اصحاب پیغامبر را صلی اللہ علیہ وسلم ہمہ ایشان را چنانکہ بہترین بودند ہمنشین آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ست ٥

وال رسول اللہ لازال امرھم ... قویما علی ارغام انف النواصب

یعنی اہل بیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہمیشہ باد حال ایشان راست ودرست بحال آوردہ کردن بینی جمعی کہ عداوت اہل بیت دارند ست ٥

ثلث خصال من تعاجیب ربنا ... نجابۃ اعقاب لوالد طالب

یعنی سہ خصلت از اعجوبہا آثار قدرت پروردگار ماست یکی نجابت اولاد واسباط چون ابو طالب وشعر است یکی انشاءت بلفظ والد طالب نقل کردہ شد ست ٥

خلافة عباس و دین نبینا ‏ ‏ ‏ ‏ تزاید فی اقطار من کل جانب

یعنی دوم خلافهٔ بنی عباس سیوم دین حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم که در اندک مدت زائد شد در همه اطراف از هر جانب درین دو بیت اشارتست بآن قصه که عبد المطلب پیش سیف بن یزن رفت و وی کاهنان را طلبید و جمیع کاهنان خبر دادند که در یک نیمه بدن عبد المطلب نبوة ودیعت نهاده اند و در نیمهٔ دیگر خلافت و نکتهٔ ایست در قول کاهنان بآنکه خدا تعالی از اعاجیب قدرة خود سه چیز در عبد المطلب ودیعت نهاده سخاوت در آل ابیطالب و خلافت در آل عباس و نبوة ظاهره باهره در نسل عبد الله

## فصل هفتم

در ذکر طبقات مسلمین که قرنا بعد قرن حامل دین متین هستند و دعا برای ایشان ست

یؤید دین الله فی کل دورة ‏ ‏ ‏ ‏ عصائب تتلوا مثلها من عصائب

العصائب جمع عصابه هم الجماعة من الناس من العشرة الی الاربعین ولا واحد لها من لفظها یعنی تقویت دین خدا تعالی میکند در هر دورة از زمان جماعتها که از پی می آیند مانند خود را از جماعتهای دیگر یعنی در هر زمان همه این جماعة پیدا می شوند ست

فمنهم رجال یدفعون عدوهم ‏ ‏ ‏ ‏ بسمر القنا والمرهفات القواضب

سمره بالضم گندم گون شدن القناة الرمح والجمع قنوات و قنی ارهاف تیز کردن شمشیر مرهف لغت منه قاضب و قضیب تیغ بران و قواضب جماعة یعنی پس از ین جماعات جمعی هستند که دفع میکنند دشمنان خود را به نیزه های گندم گون و شمشیر های تیز و این بیت اشارت است بغزاة که دفع کفر میکنند بکارزار ست

ومنهم رجال یغلبون عدوهم | باقوی دلیل مفحم للغاضب

افحام خاموش گردانیدن یعنی ازین جماعات جمعی هستند که غالب میشوند بر دشمنان خود باقوی دلیل که ساکت کننده است خصومت کننده را و درین بیت اشارت است بمتکلمین که بالزام مخالفان ملت و ثواب ملت مصطفویه صلعم مشغول اند ٥

ومنهم رجال بینوا شرع ربنا | وما کان فیه من حرام وواجب

یعنی ازین جماعه جمعی هستند که بیان کرده اند شریعت پروردگار ما را و آنچه در شرع است از حرام و واجب و غیر آن و این اشارت است بفقها که بعلم احکام و فتاوی قایم اند ٥

ومنهم رجال یدرسون کتابه | بتجوید ترتیل وحفظ مراتب

درس و دراسة سبق گفتن از کتاب یعنی ازین جماعه جمعی هستند که درس میگویند کتاب خدا تعالی را بتجوید ساختن ترتیل و نگاه داشتن مراتب ادای لفظ مثل مخارج حروف و صفات حروف و انواع وقوف و مانند آن و این اشارت است بقراء که بتلاوت کتاب الله مشغول اند ٥

ومنهم رجال فسروه بعلمهم | وهم علمونا ما به من غرائب

غریب لفظ قلیل الاستعمال را گویند و نیز دقیقه که بسهولت کسی بفهم آن نتواند رسید یعنی ازین جماعات جمعی هستند که تفسیر کرده اند قرآن را بعلم خویش و ایشان آموختند ما را آنچه در قرآن است از غرائب و این اشاره است بمفسرین که بتفسیر کتاب الله مشغول اند ٥

ومنهم رجال بالحدیث تولعوا | وما کان منه من صحیح وذاهب

[illegible]

وبعے حریص شدن بخیری صلة بالباء یعنی ازین جماعات جمعی ہستند کہ حریص شده اند بعلم حدیث و دانستن آنچه از حدیث صحیح و ضعیف است و این اشارت است بمحدثین که قایم اند بعلم حدیث ۵

| ومنهم رجال مخلصون ربهم | | بانفاسهم خصب البلاد الاجادب |
|---|---|---|

خصب بکسر الخاء فراخی سال الاجادب الارض التی لانبات فیها ماخوذ من الجدب وهو القحط یعنی ازین جماعات جمعی ہستند که خالص کنندگان اند نیت خود را و عمل خود را برای خدا تعالی سببرکت دمهای ایشان است ارزانی شهرهای قحط زده و این اشارت است بعباد صوفیه ۵

| ومنهم رجال یهتدی بعظاتهم | | فیام الی دین من الله واصب |
|---|---|---|

الفیام مهموز الجماعة الکثیرة الواصب اللازم والدایم قال الله تعالی وله الدین واصبا ولقال وصب علیه ای واظب علیه یعنی وازین جماعات جمعی ہستند که راه یاب میشوند بسبب وعظ ایشان جماعة کثیره از مردمان بسوی دینی که لازم و دایم است آمده ازجانب خدای تعالی این اشارت است بواعظان ۵

| علی الله رب الناس حسن جزائهم | | بما لایوافی عده ذهن حاسب |
|---|---|---|

سوافاه بهم رسیدن یعنی بر خدای پروردگار مردمان است جزای نیک ایشان بآن ثواب که در نمی یابد بشمردن او را ذهن هیچ حساب کننده ـ

## فصل دهم در بیان عشق آن جناب صلی الله علیه وسلم واشاره بنسبة او بیه و بعض آثار آن نسبت ۵

| فمن شاء فلیذکر جمال بثینة | | ومن شاء فلیغزل بحب الزیانب |
|---|---|---|

بتشبیه نام معشوقه زیانب جمع زینب مجاز از عشق بازی کردن یعنی پس هر که خواهد که ذکر کند جمال تشبیه را و هر که خواهد پس اظهار عشق کند بحب زینبها ست

| سأذكر حبي للحبيب محمد | اذا وصف العشاق حب الحبائب |
|---|---|

یعنی بیان خواهم کرد عشق خود را نسبت به آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه بیان کنند عاشقان دوستی معشوقها را ست

| واذكر عهدا اقدم تقادم عهده | حواه فؤادي قبل كون الكواكب |
|---|---|

یعنی بیان خواهم کرد عشقی را که قدیم شده است زمان او و در گرفته است دل من آن عشق را پیش از پیدا شدن ستارها درین بیت اشارها واقع شده است به دقیقه از دقائق علوم تصوف که میل اعیان ثابته بسوی واحدیت پیش از زمان است و همان عشق است که امروز درمیان کمل اهل اولیه و جناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بروی کار می آید و تفصیل این دقیقه را این رساله گنجایش ندارد ست

| ويبدو محياه لعيني في الكرى | بنفسي افديه اذا والاقارب |
|---|---|

یعنی ظاهر میشود روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دو چشم من در خواب نفس خود را و اقارب خود را نثار و فدا آنحضرت میگردانم و را نساعت صلی الله علیه وسلم ست

| ويدركني في ذكره قشعريرة | من الوجد لا يحويه علم الاجانب |
|---|---|

یعنی در می یابد مرا در حالت یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خاستن موی تن بسبب عشق در دلی باید کیفیت آن عشق را علم بیگانگان ست

| والقى لروحي عند ذلك هزة | وانسا و روحا دون وثبة واثب |
|---|---|

بجنبانیدن وشبه جست کردن یعنی می یابم روح خودرا نزدیک یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم جنبشی والفتی وتازگی غیر جست کردن جست کننده اشاره بآن است که حرق وصعق روشبه از احوال لطیفهٔ قلبیه است والش مقتضی جنبش معنوی است وآن از احوال لطیفهٔ روحیه است

## فصل یازدهم

در ابتهال بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم واشاره بتمامی قصیده است

وصلی علیک الله یا خیر خلقه ... ویا خیر مامول ویا خیر واهب

یعنی رحمت فرستد بر تو خدای تعالی ای بهترین خلق خدا وای بهترین کسیکه امید او داشته شود وای بهترین عطا کننده است

ویا خیر من یرجی لکشف رزیة ... ومن جوده قد فاق جود السحائب

رزیه مصیبت الجود بالفتح المطر الواسع یعنی وای بهترین کسیکه امید او داشته شود برای ازالهٔ مصیبتی وای بهترین کسیکه سخاوت او زیاده است از باران بارها است

فاشهد ان الله مراحم خلقه ... وانک مفتاح لکنز المواهب

یعنی گواهی میدهم که خدا تعالی رحمت کننده بر بندگان خود است وتوای رسول خدا کلید گنج بخششهای است

وانک اعلی المرسلین مکانة ... وانت لهم شمس وهم کالکواکب

وگواهی میدهم که تو بلندترین پیغامبرانی در مرتبه وتو بمنزله آفتابی ایشانرا وایشان بمنزلهٔ ستارها اند است

وانت شفیع یوم لا ذو شفاعة ... بمغن کما اتی سواد بن قارب

یعنی تو شفیعی روزیکه هیچ شفاعت کننده نفع نه دهد چنانکه مدح تو گفته است سواد

این قارب درین کلمه اشارتست بانکه این مصرع تضمین کرده شده است از سواد
این قارب بلکه این قصیده تتبع قصیده اوست که در خدمت حضرت پیغامبر صلی الله
علیه وسلم انشاد کرده است ومرتبه قبول یافته ۵

وانت مجیری من هجوم ملمة | اذا انشبت فی القلب شر المخالب

ملمه واقعه نازله بمعنی واحد یعنی تو پناه دهنده منی از هجوم کردن مصیبتی وقتیکه چنگال
در دل بدترین چنگالها را ۵

فما انا اخشی ازمة مدلهمة | ولا انا من ریب الزمان براهب

یعنی پس نمی ترسم از سختی تاریک ونه هستم از گردش زمانه هراسان ودرین بیت
اشاره است بقبول استمداد وعود است بفاتحه قصیده ۵

فانی منکم فی قلاع حصینة | وحدّ حدید من سیوف المحارب

یعنی من در قلعه های محکم ام از جانب شما ودر دیوار آهنم از شمشیرهای جنگ کننده
یعنی گو در حصار شمشیرها ام که بنصرت من وبرای دفع اعدای من نصب
کرده باشند ۵

ولیس ملوما عنّی صبّ اصابه | غلیل الهوی فی الاکرمین الاطائب

یعنی نیست ملامت کرده شده زبان بند شدن عاشقی که رسیده باشد
اورا سوزش عشق در مدح بزرگان وپاکان ودرین بیت اشارتست بختم سخن
وعجز ادای مدحی کلائق آنجناب باشد بدو سبب یکی آنکه عشق مقتضی سکوتست
دیگر آنکه مدح بزرگان وپاکان را پایانی نیست **تمام** تامل باید کرد
در اسلوب قصیده که چه قسم تشبیب کرده شد واز انجا تخلص کرده آمد

بمدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وکلام را در اینجا بفنون بسیار ادا کرده شد و در آخر
بیان عشق کرده شد و چون استحضار بمرتبه کمال رسید خطاب کرده شد و در آخر
قصیده عود کرده شد با بتدای آن و اشعار تمامی کرده آمد بهذا آخر ما علقناه علی القصیدة
وقد فرغنا من ذلک الشرح یوم الثلوثا الرابع والعشرین من الربیع الثانی سنة ۵۶
ست وخمسین بعد الالف والمائة من الهجرة والحمد لله رب العالمین -

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی مولانا محمد سید المرسلین
وعلی آله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه در رسولا
قصیده همزیه در مدح سرور انبیا علیه الصلوات والتسلیمات نظم کرده شد و چون
بعض الفاظ آن محتاج به تتبع کتب لغت بود بخاطر جماعه که مشق اشعار عرب نکرده اند
بغیر ترجمه معنی آن منقح نمیشد لهذا ترجمه آن ابیات و معانی لغویه آن املا کرده آمد والله
المیسر لکل عسیر و آن را شش فصل ساختیم **فصل اول** در تشبیب
بطریقی تازه که معهود شعرا نیست ٥

| اذا اخترت یوماً عن ضیاء | | فلا تلمم بسید او ذکاء |
|---|---|---|

یعنی بالشمس او بلع به ذکاء بالضم غیر منصرف آفتاب لا یدخلها الالف واللام
چون بخواهی روزی خبر دادن از روشنی چیزی پس حاضر مشو بذکر ماه چهارده هم یا بذکر
آفتاب یعنی تشبیه بماه و آفتاب مکن ٥

| وان تصلح بجود او سموّ | | فلا تنظر بحوج او سماء |
|---|---|---|

سمو بلندی جو و بالفتح المطر و بالضم الکرم یعنی و اگر ستایش خواہی بسخا یا العلو مرتبہ پس نگاہ مکن بسوی باران یا بسوی آسمان یعنی سخی را بباران و عالی قدر را بآسمان تشبیہ مکن

| | | |
|---|---|---|
| ولا تذکر اخا طی ومعنا | | اذا کلمت فی معنی السخاء |

اخو القوم واحد منہم والمراد ہہنا حاتم الطائی ومعن نام امیر مشہور کہ در سخاوت بی مثال بود شخصی از عرب و در لفظ کلمت منا قشہ کردہ کہ استعمال مشہور تکلمت است و این منا قشہ بی اصل است قال اللہ تعالیٰ ویکلم الناس فی المھد وکھلا و در احادیث بسیار یافتہ میشود گویند کلمت فلانا و تکلمت مع فلان یعنی و یاد مکن حاتم طائی را و معن بن یزید را چون سخن گوئی در وصف سخاوت در معن و معنی تجنیس غیر تام است

| | | |
|---|---|---|
| ولا تنسب اخا باس للیث | | ولا ذا الرفق للریح الرخاء |

نسبہ الی ابیہ و لابیہ الحقہ بہ من باب نصر رخاء بالضم باد نرم قال اللہ تعالیٰ رخاء حیث اصاب یعنی و نسبت مکن صاحب حرب شدید را بشیر و نہ صاحب نرمی اخلاق را بسوی باد نرم

| | | |
|---|---|---|
| وان بینت فی المنظوم وجدا | | فحاشا ان تشبب بالنساء |

حاشا فی القوم حاشا زیدا ای الا زیدا و حقیقۃ معنی حاشاک جعلک فی ناحیۃ من الکتابۃ وہی الناحیۃ و حاشاہ ان یفعل کذا ای بعدہ اللہ من ان یفعل کذا فی البردۃ ع حاشاہ ان یحرم الراجی مکارمہ و تشبیب الشعر ترقیقہ بذکر النساء و اگر بیان کنی در شعر عشق را پس خدا پناہ دہد از آنکہ تشبیب کنی بجمال زنان

| | | |
|---|---|---|
| فتلک شرائع للشعر قدما | | وقد نسخت بختم الانبیاء |

قدما ظرف یعنی در زمان پیشین فا برای تعلیل است یعنی منع از تشبیہ بماہ و آفتاب و

وازتشبیه بباران وآسمان وازتشبیه بحاتم ومعن وازتشبیه بشیر وبادرزم وازتشبیب بجمال نسا ازین سبب است که اینهمه راههاواسلوبها است درفن شعرشده اندور زبان پیشین وشریعتهای پیشین منسوخ شده است بخاتم الانبیاء علیه الصلوات والتسلیمات مراد آنست که بعد وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدح بنی آدم باین تشبیهات ضعیف عظیم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکمل اند از جمیع در هر وصفی ازین اوصاف پس حق مدح آنست که بآنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داده شود نه بغیراو این لطیفه شعری است مسمی باد عاء تعلیل راهها واسلوبها را شرایع میتوان گفت بحسب وضع لغت وشریعتها بحسب عرف شرع منسوخ شده است بآنحضرت صلی الله علیه وسلم اعتماد برین مسامحه کرده تعلیل بشاید بعد از ان پرورش کرده شد این مضمون را بچند بیت دیگر

| بباس او سخاء او سناء | | فهلا قلت اخجلت مدحا |
|---|---|---|

سنی بالقصر روشنی برق وسنا بمد بلندی قدر یعنی پس چرا نگفتی چون قصد کردی مدح را لشدة حب یا سخا یا بلندی مرتبه

| بطیبة حیث مجتمع الرجاء | | ارحا طیفا یذکرنی عهودا |
|---|---|---|

این مقوله بلا قلت است طیف خیال طیبه از اسماء مدینه منوره است یعنی می بینم خیالی که بیاد میدهد مرا حالتهای گذشته بمدینه منوره جاییکه اجتماع انواع امید سخا حاصل آنست که کمال مدح آدمی باعتبار شجاعت وسخاوت وبلندی قدر آن است که گفته شود که این وقایع ناشی از این اخلاق خیال طیفی است از ان حالتها که در مدینه منوره از ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادر شد دیاد میدهد این وقایع آن

حالات شریفه با غیر این مرد می مشهور نیست زیرا که هیچکس را بلوغ بمبلغ اخلاق آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ممکن نه پس غایت مدح آنست که تمناکشی باشد از اخلاق کریمه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و خیال لطیفی باشد از آنچه آنجا واقع شده

| تألق في البقيع وفي قبا ع | | أشيم به وبيصاً من وميض |
| --- | --- | --- |

شام البرق اي نظر اليه الوميض البريق او لمعان البرق وومض ايماضاً وومضاً وومضاناً
لمع خفيا قوله اشيم به بدل است از اري طيفاً بدل جملة عن جملة و همچنین احن و تذكرني
وتشوقني در ابيات آینده واقع موقع بدل است تألق درخشیدن یعنی می بینم بسبب
عروض آن طیف روشنی را از درخشیدن برق که درخشنده است در بقیع الغرقد که میدانی
است قریب مدینه و مقابر صحابه آنجاست و در قبا که عالیه است از عوالی مدینه و اول
نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنجا بوده است حاصل آن است که چنانکه لمعان
برق می آید و زود میرود همین صفت از وقائع شجاعت و سخاوت و بلندی مرتبه
مردان آثار فاضله آنحضرت صلی الله علیه وسلم که درین امکنه بود بنظر می آید و عن
قریب مخفی میگردد زیرا که مشابهتی دارد ما مشابهة ناقصه

| تنسّم من كدي او كدا ء | | احنّ به نسيماً من فتوح |
| --- | --- | --- |

تنسمت الريح اذا هبت نسيماً نسيم باد خوش كدا بالفتح والمد الثنية العليا مما يلي
المقابر وكدي بالضم والقصر الثنية السفلى مما يلي باب العمرة وكديّ بالضم وتشديد الياء
موضع باسفل مكه وفي قصة فتح مكة ان النبي صلى الله عليه وسلم دخلها يوم الفتح من كدا كما قال الشعر
حسان بن ثابت تثير النقع مطلعها كدا یعنی احساس میکنم بسبب آن طیف بادی خوش
از فتوح که وزنده بوده است از موضع کدی یا از ثنیه کدا

| مقامات بثو راو حراء | | تذكرني احاديث الصفا في |
|---|---|---|

اصفيته اذا اخلصت له فصافيا تصافعنا المعنى اخلاص العبد لربه في طاعته و اخلاص الرب له في حسن جزائه مقامات يعني الوقائع ثور جبل نزل به رسول الله صلى الله عليه وسلم و ابو بكر ثلث ليال عند ارادتهما الهجرة الحراء جبل تعبّد فيه النبي صلى الله عليه وسلم قبل النبوة یاد میدهد مرا حدیثها ی صوفیان ورا خلاص محبت خالصه آن وقائع را که گذشته است در جبل ثور و در جبل حرا یعنی قصص صوفیه حدیثها ستایشی است از وقائع آنحضرت صلی الله علیه وسلم که درین دو مکان بوقوع آمده

| بسلع او بنواحي بيرحاء | | لتشوقني لاحوال تقضت |
|---|---|---|

تقضي سپری شدن یعنی مشتاق میگرداند اخبار رصافی بجانب آن احوال که گذشته است بجبل سلع یا در نواحی بیرحاء السلع جبل قريب المدينة كان عنده وقعة الخندق البيرحاء بير كان لابي طلحة الانصاري كان النبي صلى الله عليه وسلم يدخلها ويشرب من ماء فيها طيب فلما نزلت لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون تصدق بها ابو طلحة رضي الله تعالى عنه على اقاربه وبني عمه والقصة مشهورة بابد دانست که آنچه مذکور شد از منع اسالیب مشهوره در شعر واز ابداع اسلوب عجیب که تشبیه است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم در خصال نیک و خلق فاضل مقرون بکمال ادب که گوئیم آنچه در مردان یافته میشود خیالیست لطیف و دو بیتی است از برق لیست آنچه در ذات مقدس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود تشبیهی تازه است که عبد ضعیف بآن مهتدی شده والحمد لله باز ازینجا انتقال کرده شد بوصف عشق وتخلص هم بطوری جدید واقع شد

## فصل دوم

در بیان عشق

بصوّرتُ الدیارَ فهام قلبی — وهیّجَ ذکرُها منّی بکاءً

سهمان سرگشتگی از عشق یعنی تصور کردم دیار حبیب را چون ذکر طیبه و بقیع و قبا و مانند آن آمد پس سرگشته شد دل من و برانگیخت یاد کردن آن دیار از من بکاء مرا ٥

رَوَت عندی شمائلَ عن حبیبٍ — فأبکتنی وزادت من عناءٍ

روایت کردن دیار خوبیها را از محبوب پس گریانید مرا و زیاده ساخت محنت مرا در ذکر روایت شمائل که کتابی است مشهور و لفظ عن ایهام اطباق است ٥

ایا قلبی باحزانی تقطّع — فلا سلوانَ لی بعد النواءِ

سلوان بوزن السلطان دوا یسلی به المحزون. النواء کالفراق وزنا و معنی - ای دل بسبب احزان من پاره پاره شو زیرا که دوا تسلی بخش نیست مرا بعد فراق محبوب ٥

ویا صدری بالاٰمی تشقّق — فلا ارضی لنفسی بالبقاء

وای سینه من بسبب دردهای من بشگاف زیرا که راضی نیستم بقا برای نفس خود ٥

فهل من مشترٍ رُوحی بروحٍ — یُروّحنی بوعدٍ من لقاءٍ

روح بالضم جان و روح بفتح آسایش آیا خریدکننده هست جان مرا بآسایش آسایش دهد مرا بوعده از لقای محبوب یعنی آسایش بمن رساند و جان مرا غلام کند. میان رُوح و رَوح تجنیس است ٥

یُبشّرنی بنُعمٍ بعد بؤسٍ — واسعادٍ لها بعد الشقاءِ

بدل است از یروحنی بدل جمله. از جمله نُعم تازگی و راحت ضد بؤس هر دو بضم اول و سکون ثانی یعنے بشارت دهد مرا بآسودگی بعد محنت و بشارت دهد به نیکبختی جان بعد بدبختی آن ٥

وقالوا اخرج تنزّہ فی مروجٍ | لتسلو من تباریح البلاء

تنزّہ بصحرا رفتن مرج بکون وسط سبزہ زار برحا مشقت وتبریح ہیجان یعنی گفتند نصیحت کنندگان برآمی از خانہ سیر کن در سبزہ زارہا تا تسلی یابی از مشقتہای بلا عشق ○

وما عذر المشوق اذا تلہّی | خلیّ القلب فی شرع الوفاء

المشوق شاۃ مشتاق ساخت اورا شوق آرزو مند گردانیدن و آرزومند شدن مشوق عاشق تلہی بازی کردن خلی بی غم ضد شجی جواب آن ناصحان میگوید چیست عذر عاشق در شرع وفا وقتی کہ بازی کند بی غم شدہ دل او یعنی در شرع وفا آن گناہی است کہ عذر ندارد ○

بجبّ الحبّ قد امسی رہینا | فما بال الحدائق والفضاء

جب چاہ عمیق حدیقہ باغ فضا میدان واسع این جواب دیگر است بچاہ عشق در ماندہ شام کردہ است پس چہ حال است باغہا و میدان واسع را یعنی در چاہ عشق افتادہ را باغہا و میدان واسع بچہ کار آید در جبّ و حبّ تجنیس خطی واقع شدہ ○

ومن قاسی اذی من ماء عین | فہل تغنیہ شیئا عین ماءٍ

المقاساۃ معالجۃ الامر الشدید یعنی وہر کہ یافتہ باشد سختی از آب چشم اپا سود میدہد اورا ہیچ سود دادن چشمہ آب یعنی کسیکہ پیوستہ گریان است از دیدن چشمہا چہ فائدہ دارد در ماء عین و عین ماء قلب واقع شدہ ○

وقالوا انظم قصیدا فی مدیحٍ | تخفّف بعض ما بک من عناءٍ

قصیدہ پارہ شعر واز آنکہ القصید ۃ کالسفین ۔ السفینۃ ولفتند ناصحان نظم کن قصیدہ در مدح کہ سبک کند از تو بعض آنچہ می یابی از رنج یعنی خاطر خود را بفکر شعر مشغول کن

تا تخفیف رنج تو باشد ٥

والی للمعنّی من قصید ‌‌ ‌ ‌ یمٰی شیئه بمدح او هجاء

لتعنیه رنج داون وشاح شی من او بسم تحلی ـ و ربما صنع بالجوهر جواب میگوید وازکجا میسر شود رنج دیده را قصیده شعر که تزئین کند اورا بمضامین مدح یا هجو باید دانست که ازینجا تخلص کرده شد بمدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٥

وان لا بدّ تمدح ذا معال ‌ ‌ ‌ ‌ فحسبک مدح خیر الاصفیاء

معلا بالفتح والمد بلندی در قدر معلاة کذلک والجمع معالی واگر ناچار مدح کنی صاحب بلند بها قدر را پس کافیست مدح بهترین اصفیا یعنی ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٥

وان تمدح رسول الله یوما ‌ ‌ ‌ ‌ فحاذر ان تقصّر فی الثناء

واگر مدح کنی پیغامبر خدا را روزی پس احتیاط بکن ازانکه تقصیر کنی در ثنای آنحضرت صلی الله علیه وسلم

## فصل سیوم در نکتهٔ تازه در مدح آنجناب صلی الله علیه وسلم ٥

وحاشا ان تقول له المعالی ‌ ‌ ‌ ‌ به کلّ المعالی والعلاء

خدا پناه دهد ترا ازانکه گوئی آنحضرت راست بلند قدر بها که این تقصیر است در مدح وی صلی الله علیه وسلم بلکه حق سخن آنست که با آنحضرت صلی الله علیه وسلم متقوم است انواع بلند قدر بها مفصلا وتمام بلند قدری مجملا ٥

کریم ان تجمّعت المعالی ‌ ‌ ‌ ‌ تری فی جنبه مثل الهباء

الحال اثبات میکند این مضمون را بدلیل ومیگوید آن کریم است که اگر جمع شوند

همه بلند قدر بها دیده شود آن خوبیهای در پهلوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند غبار ۵

| برازخ فی انتقاص واعتداء | | معالی الناس ان حققت فکرا |
|---|---|---|

برزخ حجاب متوسط اخلاق فاضله مردم اگر دور و دور بکور فکر متوسط است در کمی و زیادتی یعنی هر خلق فاضل توسط است در افراط و تفریط مانند شجاعت که برزخ است در جبن و تهور و حکمت که برزخ است در سفه و جربزه و علی هذا القیاس ۵

| لیعرف حال دانیهم وناء | | هو الفرد الذی ینمی الیه |
|---|---|---|

ینمی الیه ای ینتسب الیه دنا بدنو ای قرب نای ینای ای بعد اوست آن فرد که نسبت کرده میشود بسوی او سائر افراد را تا شناخته شود حال قریب از میان ایشان و حال بعید از میان ایشان یعنی شناختن اخلاق فاضله نمیتوانند بود الا بشناخت فرد معتدل کامل الاعتدال پس هرچه دران فرد یافته شود خلق فاضل است و آنچه از وی متجاوز است بجانب افراط یا بجانب تفریط آن خلق غیر فاضل است بازآنچه متجاوز است نیز متفاوت هرچه بآن فرد نزدیکتر است بهتر از آنچه دور افتاده و آن فرد معتدل ذات معلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون خلق فاضل متحقق و متشخص نمی شود الا بآن فرد کامل پس اخلاق فاضله متقوم باوست ۵

| لمرکزها بالقرب والانتواء | | کاطراف الدوائر حین تعزی |
|---|---|---|

العزو النسبة الانتواء البعد مانند اطراف دوائر یعنی اجزاء محیط دائره و سطح آن وقتی که نسبت کرده شود بسوی مرکز آن دائره بقرب و بعد گفته شود این طرف نزدیک است و آن طرف دور معرفت موضع الطرف والنسبت از دائره متحقق نشود تا آنکه نسبت کرده

اور ابھر کز دائرہ ہمچنان اخلاق متفاوتہ را تا نسبت بغیر معتدل نہ نہند موضع او از اعتدال و تفریط و افراط شناختہ نشود ؎

بہ صادت معالیھم معالی ‎ ‎ ‎ ‎ بلا ریب ھناک ولا خفاء

بسبب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شد معالی بنی آدم از قسم معالی بغیر شکت در ینہا مشکلہ و بغیر خصوصیت یعنی ثابت شد باین بیان واضح کہ معالی متحقق نشد الا بذات مطہر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حقیقت معالی متقوم بذات اوست صلی اللہ علیہ وسلم پس ہمہ کمال آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم کہ گوئیم در ذات آنحضرت صلی اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جمع شد اخلاق فاضلہ چنانکہ جمہور باوجان میگویند

**فصل چہارم** در نکتۂ دیگر از مدح آن نیز فکر تازہ است ؎

وفی ارسالہ للناس طرا ‎ ‎ ‎ ‎ اشارات لاصحاب الولاء

طرا ای جمیعا و در فرستادن خدای تعالے آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برای مردمان ہمہ ایشان اشارتہاست اصحاب دوستی را یعنی آنانرا کہ محبت پیغامبر علیہ الصلوٰۃ والسلام علی الوجہ الاتم دارند و آن حالۃ را در عرف صوفیہ فنا فی الرسول گویند ؎

فلا صادی غلیل القلب الا ‎ ‎ ‎ ‎ ولیصدر من نداہ باذ لواء

صادی تشنہ غلیل سوزش سینہ بسبب تشنگی الندا ہو العطا الارتواء سیراب شدن یعنی ہیچ تشنہ کہ سوزش سینہ دارد دل وی مگر رجوع میکند از عطاء آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسیرابی حاصل آنست کہ ہر فردی از افراد بنی آدم باستعدادی مخلوق شدہ است و لیہد را یافت مقامی معین برحسب ہمان استعداد خود خواہد رسید و درانشای ریاضت قلبیہ ہمت وی ہمان مقام است و بالطبع تشنہ ہمان مقام چون ثابت شد کہ آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم مبعوث شدہ براے اصلاح جمیع افراد بنی آدم لازم آمد کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم موصل بہر ستعد باشند بمقامی کہ بالطبع لائق آنست ٥

ففیه رقیقةٌ بازاء کلٍّ ۔۔۔ وکلٌّ رقیقةٍ سرّ اقتداءٍ

پس در آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نقطۂ باریکی ہست بمقابلہ ہر فرد از امت و ہر نقطہ
سر اقتدا شخصی است بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی لطائف بارزہ دکامنہ باین شانہ
جامعیة دارند کہ بہر اعتبار و بہر وجہہ مقتدای خلق توانند شد و درین کلمہ کہ رقیقة بازاء کل
وکل رقیقة قلب واقع شدہ ٥

تعالی اللہ لا نحسبہ فردا ۔۔۔ یفوق الناس طرًّا فی العلاء

بزرگ است خدا گمان مکن آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم فرد واحد از افراد بنی آدم کہ
فائق شدہ است از مردمان ہمۂ ایشان در بلندی مرتبہ چنانکہ اکثر یا و جان گمان کردند [illegible]

ولکن الحقائق قد تداعت ۔۔۔ ممثّلةً امام الاتقیاء

تداعی تفاعل است از دعوة فی الحدیث تداعت علیکم الامم ای اجتمعوا و دعا بعضہم
بعضًا و فی الحدیث اذا اشتکی بعض الجسد تداعی الیہ سائر الجسد بالحمی والسہر ای دعا
بعضہ بعضًا این مگو کہ آنحضرت صلی اللہ وسلم فرد واحد است فائق شدہ بر سائر افراد
لیکن این را بگو کہ حقیقتہاے افراد بنی آدم یکدیگر خواندہ جمع شدہ صورت گرفتہ استند
بشکل امام متقیان کہ ذات مکرم جناب اوست صلی اللہ علیہ وسلم و این مضمون بعیان
ہمانند کہ حکیمی گفتہ است ٥ ولیس علی اللہ بمستنکر ٭ ان یجمع العالم فی الواحد

**فصل ششم** در نکتہ سوم کہ این نیز فکر تازہ است ٥

وفی امر الشفاعة حین یدعی ۔۔۔ لہا من بعد عذر الانبیاء

واصحاب فانی الرسول را اشارتها است در قصهٔ شفاعت وقتیکه خوانده شوند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای شفاعت بعد عذر آوردن پیغامبران یعنی هر پیغامبری عذری تقریر کنند و گویند نفسی نفسی اذهبوا الی غیری تا آنکه پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند انا لها انا لها ؎

فیحمهم بدعوته جمیعا ‖ ویکرمهم باصناف العطاء

پس رحم کند خدا تعالی افراد بنی آدم را همهٔ ایشان بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم و گرامی کند ایشانرا بانواع عطا اشاره بآن است که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسنده است بهر فرد بنی آدم از جهة خلاص از انتظار باز صالحان بشفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده ثواب یابند از انچه پاداش اعمال ایشان بوده است و اهل صغائر را طهارة وصلوة وصوم وصدقه وذکر و تلاوت مکفر ذنوب گردد و بسبب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل کبائر پارهٔ در اول مرة خلاص شوند ببرکة شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و پاره در دوزخ معذب باشند و بعد زمانی خلاص یابند پیش از وقتی که اعمال ایشان آنرا اقتضا کرده است از جهة شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این است سر قول شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم فهی نائلة انشاء الله من قال لا اله الا الله من قلبه ؎

کاکوب لرحمته تعالی ‖ وما الاکواب الا فیس ماء

اکواب انچه از قصبه مجوف می باشد لیکن اینجا قیس رمح دقاس رمح یعنی مقدار رمح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در امر شفاعت مانند فواره است برای رحمت خدای تعالی و نیست فواره مگر باندازهٔ آب حاصل آن است که در محشر رحمت الهی برای افراد

بنی آدم نازل می شود و طلب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بهتر که فوارهٔ اوست منحرف
فواره ازآنی که درو می جوشد می توان دانست چنین آب را چنین فواره می بایست

**فصل** در مخاطبه جناب عالی علیه افضل الصلوات واکمل التحیات والتسلیمات

دا منها المادحه اذا ما — احس العجز عن کنه الثناء

کرد الشی حقیقة و آخر حالتی که ثابت است مادح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکه
احساس کند نارسائی خود را از حقیقت ثناء ه

ینادی ضارعًا لخضوع قلب — وذلّ وابتهال والتجاء

ضراعه بالفتح خواری وزاری ابتهال اخلاص در دعا آن است که ندا کند زار و خوار شده
شکستگی دل و اظهار بی قدری خود و باخلاص در دعا حاجت و به پناه گرفتن ه

رسول الله یا خیر البرایا — نوالک ابتغی یوم القضاء

بااین طریق ای رسول خدا ای بهترین مخلوقات عطای ترا میخواهم روز فیصل کردن یعنی روز
حشر و حساب ه

اذا ما حلّ خطب مدلهم — فانت الحصن من کل البلاء

حلول فرود آمدن خطب کار عظیم ادلهام تاریک شدن لیله مدلهمه وقتی که
فرود آید کار عظیم در غایت تاریکی پس توئی پناه از هر بلا ه

الیک توجهی وبک استنادی — وفیک مطامعی وبک ارتجائی

بسوی تست روآوردن من و بتست پناه گرفتن من و در تواست امید داشتن
من ه این ست آنچه در ترجمه قصیده همزیه مفتوح شده کان ذلک یوم الخمیس
احدی عشر من شهر جمادی الاولی سنه ۱۱۲۲ه الحمد لله تعالی اولًا واخرًا

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه قصيدة حسان بن ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح مسلم للفقيد داود الاتي

عفت ذات الاصابع فالجواء ... الى عذراء منزلها خلاء ... ديار من بني الحسحاس قفر

تعفيها الروامس والسماء ... وكانت لا يزال بها انيس ... خلال مروجها نعم وشاء

فدع هذا ولكن من لطيف ... يؤرقني اذا ذهب العشاء ... لشعثاء التي قد تيمته

فليس لقلبه منها شفاء ... كأن سبيئة من بيت راس ... يكون مزاجها عسل وماء

نوليها الملامة ان ألمنا ... اذا ما كان مغث او لحاء ... ونشربها فتتركنا ملوكا

واسدا ما ينهنهنا اللقاء ... عدمنا خيلنا ان لم تروها ... تثير النقع مطلعها كداء

ينازعن الاعنة مصعدات ... على اكتافها الاسل الظماء ... تظل جيادنا متمطرات

تلطمهن بالخمر النساء ... فاما تعرضوا عنا اعتمرنا ... وكان الفتح وانكشف الغطاء

والا فاصبروا لجلاد يوم ... يعز الله فيه من يشاء ... وجبريل رسول الله فينا

وروح القدس ليس له كفاء ... وقال الله قد ارسلت عبدا ... يقول الحق ليس به خفاء

شهدت به فقوموا صدقوه ... فقلتم لا نقوم ولا نشاء ... وقال الله قد يسرت جندا

هم الانصار عرضتها اللقاء ... لنا في كل يوم من معد ... سباب او قتال او هجاء

نحكم بالقوافي من هجانا ... ونضرب حين تختلط الدماء ... الا ابلغ ابا سفيان عني

مغلغلة فقد برح الخفاء ... بان سيوفنا تركتك عبدا ... وعبد الدار سادتها الاماء

هجوت محمدا واجبت عنه ... وعند الله في ذاك الجزاء ... هجوت محمدا برا حنيفا

رسول الله شيمته الوفاء ... اتهجوه ولست له بكفء ... فشركما لخيركما الفداء

فان ابي ووالده وعرضي ... لعرض محمد منكم وقاء ... لساني صارم لا عيب فيه

وبحري لا تكدره الدلاء

٤٢

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

الحمد للہ منزل الحکم وواہب النعم وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآلہ وصحبہ وسلم۔

**امابعد** میگوید فقیر ولی اللہ عفی عنہ کہ سابقاً بعض معارف غامضہ در دو قصیدہ تائیہ ولامیہ کہ ہر یکی قریب سی بیت باشد بلسان رمز واشارت بیان کردہ شد والحال شوق برادرم خواجہ محمد امین اکرمہ اللہ بشہود باعث شرح آن می شود بین الاجمال والتفصیل واللہ یقول الحق وہو یہدی السبیل القصیدۃ الاولیٰ

الا کل حال دون حالی وثبتی — لقد فات عن حد المدارک صبوتی
ولم یبق لی حال سوی الحق نفسہ — تساوت لی الحالات من بعد نسبتی

صبوۃ بالضم میل بکودکی وجوانی مراد اینجا مقام جذب است وغلبہ نور اطلاق واضمحلال ظلمت تقید معنی تساوت آنست کہ نسبت من باین حال نسبت من بآن حال ہر دو یکسان است و اندرین دو بیت اشارہ کردہ شد بمرتبہ انانیہ کبری۔

وکانت کمالات تحل قلوبہم — بنسبتہ صلت اوطہا سرۃ فطرۃ
وکانت کمالات تحل نفوسہم — تحلی صراحا وجذب محبۃ
فجاءت رجال بعدہم فتفطنوا — بان کمال العین اعلی الوسیلۃ
وجاءت رجال بعدہم فتعمقوا — باسرار ذی الجبروت حالات وحیرت
ونددت بالرحموت عن مکانہا — لکل من الجبروت والدہر مت

وبدین ابیات اشارہ کردہ شد باختلاف فیض الہی وادوار خصم فیض بہ و مشاکل از خاص و شیخ دیگری با ہوست یکی از وا تحسین ، لیس شدہ اول دورہ تابعین شیخ تابعین

وطبقه رابعه است و فیضی که درین دوره نصیب بشر شد و در مرتبهٔ امر مرتبهٔ ایمان که طهارت
نظرهٔ کتابت اندوست و مرتبهٔ احسان که نسخهٔ سعد تقسیم اوست و بعد از ان سید الطائفه
جنید قدس سره فتح فیض دیگر شد و آن مرتبهٔ روح و سر است و سر اگر غالب باشد
تجلی صراح میسر شود و اگر روح نیز با او پیوندد و تجلی باشد همراه انس و محبت خاصه
و بعد ازین طبقه دو نوع فائض شد مرتبهٔ خفی و فوق آن که بجمال عین بآن ایما کرده شد
زیرا که آخر این راه لقای عهد است بعین ثابتهٔ خویش و هر چه برو سیر و دور باشد آن
باشد که از آثار متکلم میسر نیست چه وجود مطلق را قالبی است و وضعی بمقتضای همان قالب
بر دو و مرتبهٔ تجرد بحت و نور القدس و آن را با سرار ذی الجبروت تعبیر کرده شد و نصیب
این زمان جمع الجمع است و در عبارت از نفس کلیه است و جبروت اشارهٔ تجلی اعظم ـ

| | |
|---|---|
| کان هناك الدهر سد سر طوبها | وجبروتها نار الکلیم تجلت |
| کان هناك الدهر جسم وعنصر | وجبروتها فیض العیون بجهة |
| کان هناك الدهر جسم طبیعة | وجبروتها کور سرت فتساوت |
| کان هناك الدهر ارض کنفقة | وجبروتها شمس وضرب اشعة |

این چهار مثال است نسبت تجلی اعظم را با نفس کلیه حاصل اینهمه آنست که تجلی اعظم
صورة حق است ظاهر شده در نفس کلیه ـ

| | |
|---|---|
| فشاهدتها فی الحق غارت عیونها | وما ثم من حد و شیء و بیشة |
| وشاهدت ان الامر فیه مرتب | لطی تفاصیل الوجود بوحدة |

و درین دو بیت اشاره کرده شد که افراد عالم همه مرتقی می شود با نواع و انواع باجناس
و اجناس بجنس الاجناس و مرجع آنهمه طور کلی جملی احاطی وجود مطلق است و آن اطوار

[illegible]

باب یکہ ہمہ مراتب اند مندرج در وحدت وجود مطلق

وکل تجلی حکمہ فی مقامہ — وان لیس من بعد المقام لصولہ
وکل کلام من تجلی فانما — ینادی لمن تحت التجلی بجہۃ
وکل تجلی شمس حق شعاعہا — افاضات انوار بصرف الصمدیۃ
اذا ما اقتضی امرا او اوجب موجبا — تصرف فیہ بالوجوب لسطوۃ
وذلک ان العبد فیہ محقق — بحق وبا ضمحلالہ فی الحقیقۃ
فان لاح صنم فی ہیولی صورۃ — لعدت معانیہ لہ من طبیعۃ

درین شش بیت اشارہ کردہ شد بعکوس تجلی اعظم کہ در نفوس بشریہ ظاہر میشود در منام یا توجہ روح وسریا در بعض احیاز عالم مثال وآنکہ این عکوس تجلی ازان جہۃ اند کہ حاکی بعض کمالات اعظم باشند نہ باعتبار ترکیب سر ظاہر در نشا مظہر کہ آن اعتبار از عالم ست نہ از تجلیات وعارف نظر نمیکند مگر از جہۃ مرآتیۃ حق س

ترکنا الصیاصی العنصریات خلفنا — ومتنا عن الناسوت آیۃ موتۃ
ہنالک وجدنا الناس خمسۃ اضرب — وخمسین صنفا من تفاصیل صبغۃ
ومتنا عن الاجداث من بعد ہذہ — وسرنا عن العرض الخلید بسرعۃ
ارائی طباع الانس من بعد ہذہ — اما ما لاعیان الانام بنزہۃ
اری کل انسان بصول بحرفۃ — کعضو من الاعضاء من بنی جبلی
اری الکل معتذر وانا قد اصابہ — اذا الفیض یجری من تقاسیم حملۃ
طفرنا الی العرش من بعد طفرۃ — وصرنا وجوذا من تصاریف کلۃ
تقربت من تلک الملابس کلہا — ولم نک عرجنا علی غیر صولۃ

التفریح الالتقات ۱۲

| | |
|---|---|
| فشا هدت اسرار لیس تُسئانه | اذا الوصف تُبتدی قیام علامة |
| وکل لسان النطق عند ظهوره | واعطی تمام العلم والفهم حیرتی |
| ویرجو ولی الله فی حق نفسه | وفی الصحب والاولاد اوسع رحمة |

درین ابیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام عناصر باحکام نفوس انسانیه ودرین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانیه چه در حال مخالطت ایشان وچه در حالت مفارقت آنها پنج صنف اند سابقین واصحاب یمین واصحاب اعراف ومنافقین وکفار وهر صنفی بده قسم منقسم می شوند تخمینا وتفصیل این معرفت از سایر کتب باید طلبید وثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورة نوعیه انسانیه که طباع الانس تام او ست ودرین مرتبه استعدادات افراد انسان وانتساب آن استعدادات از حقیقه جامعه کلیه بطریقه معین منکشف می شود وانکه همه بمنزله اعضاے یک آدمی است وثالث عروج است از اول مراتب تعین حقائق امکانیه که در شرع بکتابت قلم اعلی در سطح لوح مسطر شده واهل کشف این حقیقت فیاضه را مناسبتی بعرش اطلس ادراک کرده اند گویا قوت متخیله اوست والله اعلم بحضرت اجمال که قایم بنفس کلیه است وآنرا بکلمه تعبیر کرده شد . ورابع عروج ست ازین اجمال بحقیقة مطلقه که زبان از تعبیر او کوتاه ست . الصبا هی مصار با وآن عبارت از اجسام وهیاکل است حدث بفتحتین قبر ومراد عالم برزخ ست ۵

| | |
|---|---|
| الا کل شیٔ ما خلا الله زائل | وکل وجود دون تجلیه باطل |
| ولیس نظام الرشد دون ظهوره | یتم ولا نظم التحقق کامل |
| تجلی علی الساعی طورا وتارة | علی الطور سرّا والعلی فی التواصل |
| اری کل تنویر یشوبها کانه | سماء من الارشاد للخلق شامل |

اذا ما تحاذی الشمس سامک فی الضحی | فقد فزت بالمقصود والکل حاصل
یظل به العبد الضعیف مضللا | ویصبح بحر العلم من هو جاهل
کثوب علی شکل اللیوث نسیجه | یصول کما صال الهوی المتداخل
فان ذهب الشیء الدخیل بوجهه | فلا ثم حیوان ولا ثم صائل
ولست اری رکن الرکانة دونه | وما ثم من امر تحبشه عاصل

نوباته ۱۲ — ای علی سبیله ۱۲ — الرئیس بادة القوة دون محاذاة الشمس او دون الشی الدخیل ۱۲

در این بیت اشاره کرده شد بظهور تدلیات الهیه که اصل او تجلی اعظم است و فروع او عکوس تجلی اعظم و بیان آنکه از وجود این تدلیات چاره نیست در نظام خیر چه باعتبار اقتضاء جواد وچه باعتبار ظهور شرایع در نفوس بنی آدم از جهت انبیاء علیهم السلام پس اسم الشمس اینجا عبارت از تجلی اعظم است و لبطلان وجود کنایه از عدم انتظام عالم بر وفق مصلحت کلیه و تجلی طور اشاره است بظهور عکوس تجلی اعظم بواسطه حجر بجهت حضرت موسی علیه السلام و تجلی ساعیر اشاره بظهور عکوس اوست بواسطه حجر بجهت حضرت عیسی علیه السلام و ساعیر نام جبلی است نزدیک مولد حضرت عیسی علیه السلام و استکار اشدن در عرب اشارت است بظهور عکوس او بواسطه حجر بجهت حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم و آن اعم و اشمل در نفع تجلیات شد و هر تجلی که بجهت هدایت خلق ظهور کرد گویا عالمی ست برأسه و نشاة الست علیحده که حکم آن بر مشمولان آن عالم جاری ست ولهذا ایشان را باحکام آن نوامیس و حدود آن شرایع مواخذه خواهد بود قطع نظر از [illegible] که شرایع لباس اوست و اشاره کرده شد بآنکه نبوت مکتسب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکیفیة محاذات واقع می شود و آن محاذات مبدأ نبوت و ظهور آثار آن میگردد در نفس پیغامبر بوجهی و ظهور معجزات و دوام نصرت موافقین و خذلان مخالفین و تشبیه کرده شد

برکه نازل را به سبب این محاذات بقیام شیر علم سهوا جلوت ای او صخت علن لقحتین ظهور یا ئل کائل اشل القوم اقربهم الی الحضر شائل للخلق خبر بعد خبر تحشم ای تکلف -

حبانا هدی نوا علی العین قائما — لاسرار رهتن المنیه حاصل
ولا بد هذا النور شلج وفسحة — وشرح وادضاح وبالعلم نازل
ولا بد ارهاص لمعناه شارح — وللحق تفسیر عن الحیف سائل
ومن بعده یاتی المسیح واته — الی الشرع یهدی بما قال قائل

درین چهار بیت خبر داده شد از حجر بهت که در اجمالی عین ثابته بسان شمس در کبد سما مشتمل می شود و از ترشح علوم آن بر عقل وقلب که در سطح نسمه متعین شده است بیان کرده شد که خدای تعالی بواسطه او فیضی اراده کرده است در بلد محمدیه وحضرت عیسی تصدیق آن خواهد فرمود انشاء الله تعالی وضمیر لمعناه راجع بنور است یعنی تفصیل علوم اجمالیه خود می نماید الحبی العطیه الثلج الیقین رواهص سنگهای بهم نشسته ومراد از ارهاص بنیاد و نهادن است -

اتانا وهتانا العلوم صنوفها — هنیئا لکم قد دت الیکم جلائل
فثلثت اقسام العلوم بساحتی — رسوخ وتاویل وعلم عنائل
علمنا بتنجیم وعلم عرافة — وسر من الاسرار للکل نازل
فهنا اسات الناس فی کل طبقة — اذا دارفینا بین قوم مسائل

درین چهار بیت اشاره کرده شد باصناف علوم نازل از حجر بهت درمیان سر وعقل پس یکی علم راسخین است واین معرفت کتاب وسنت است ودیگر علم تاویل احادیث است که اسرار شرائع وغیر آن بآن ظاهر شود سیم علم قوی غالب که علم کیفیت تنزل

وجودست بانواع وافراد او علم کمالات اربع و ما یتعلق بها و نیز اشاره کرده شد که علم تنجیم و علم عرافه اصلی دارد و تاویلی و معرفت تنزلات همه را متحمل ست اگرچه منزل رفیع حقیقت اشتغال بآن نمیدهند عنبل بالضم الصلب المتین جمعه عنابل بالفتح متحرک بالرفع مبتدا وخبره نازل فالجمله شعری گریخت و توشه بروی نهند

رحلنا وخلفنا العلوم بغسرية ... تنوح كما ناحت نساء ثواكل

تخلصت جداً من مخالط ذا الورى ... وسرت الى الرحمن والجود هاطل

ذهبنا الى اقصى الوجود اعمه ... نغوص به كالفاعلات القوابل

هو البحر لا قعر ولا ساحل له ... احطت به خبرا بما نال نائل

شهدت تدابير الوجود جميعها ... تدور كما دار الرحى المتمائل

نظرت الى الشخص الكبير كانه ... اذا قيس للشخص الصغير مشاكل

قوى ثم افعال تكون بجسمها ... تحول اياها القوى والهياكل

رايت نظاماً ليس يفصم سلكه ... وان قال بالانفصام والخرق عاقل

فتا فهمنا ان العروج متمم ... فلا باس ان كانت ستق رواحل

تالفنا ودا ربنا الانام بوضعهم ... وطابت مراقينا وطاب الشمائل

وقال لنا اما ظهرنا بمظهر ... فمن لم يطعنا فيه ما هو عادل

لقوم على العهد القويم وان نق ... من القلب امزاع وتاوت وصائل

وعندي علوم لا يكاد يقلها ... سماء ولا بر وبحر و ساحل

ويرجو ولي الله رحمة ربه ... وفضلا لانواع العطاء شامل

دریں ابیات اشاره است بانتقال از تنگنای کشور علم بوسعت آباد عالم اطلاق و اشارت کرده شد

بعض معارف خاصه آن عروج از انجمله حرکت دوریه است که در عالم مثال و شهادت واقع است
فیضی از عالم مثال نازل می شود و در شهادة ظهور می فرماید و از عالم شهادت رنگهای عجیب با خود
می برد باعتبار آن رنگ مقتضی آن می شود که باز در شهادة بصفتی دیگر نزول فرماید ثم و ثم
و چون این آمد و شد بهیئت الفلکیه انجامد لازم آمد قیام قیامت و از انجمله آنکه نفس کلیه بمنزله
روح شخص اکبرست و افلاک و عناصر و موالید بمنزله اعضاء آن شخص اکبرست و از انجمله آنکه قوی
و هیاکل انواع و مانند آن هیئت اجتماعیه بعض قوی شخص اکبر می شود مثلاً انجذاب بنی آدم
بدقی استعمال کردند پس در ملکوت حقیقتی درست شد مانند آنکه بخار و غبار از زمین برمی خیزد ابر
میگردد و باز بزمین می بارد و از انجمله آنکه خرق عوائد نیز عادت مستمره است پس قول بخرق عادت
مطلقه ناشی از جهل ست و قول بخرق مالوف ناشی از معرفة تامه و از انجمله آنکه صاحب تجلی
ذاتی فرود می آید بفروترین مراتب که مرتبه جوارح است و همرنگ عوام میگردد و آن مانع علو درجه
او نیست و از انجمله آنکه حضرت وجود در هر نشاه حکمی دارد و معرفة تامه موافقت هر حکمی تقاضا میکنند
پس مقید شدن در اقامت حدود شرعیه و اخذ بسنن و آداب تقاضای معرفة تامه است
نه منافی علم توحید تمّ اما نال نائل بدل بعض من به باعادة البحار الموعه قطعة یسیرة من اللجم
وتجرعوه تقاسموه النوی البعد الاوصال الاعضاء جمع وصل و کذلک الوصائل جمع وصلیة
بمعنی القطعة والحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله و اصحابه اجمعین

وقال مولانا فخر الاماثل و الاقران ابو الخیر محمد عبد الرحمن السهواری مورخاً

| | |
|---|---|
| چون ختم شد این قصائد و شرح | دلهای جهان چو غنچه بشکفت |
| سال طبعش زغیب هاتف | با لطف اطیب النغم گفت |
| | ۱ ۳ ۵ ۰ ۴ |

# خاتمة الطبع

تم طبع القصائد بل الدرر الفرائد للشيخ الاجل المشتهر المحدث الفقيه والاديب البليغ المصقع
النبيه مولانا المولوي الشاه ولي الله الدهلوي العمري رضي الله تعالى عنه وعن منتسبيه
واهله وذويه وهو رحمه الله مع كونه هندي المولد قد زاحم العرب العرباء في فصاحتهم وساهم المفلقين
منهم في بلاغتهم فاذا سمعت من لفظه الرقيق العذب خيل اليك انه رجل نشأ وترعرع في نهيل
او طلع لكم من سهيل او منطيق من تميم او مفلق من كراع القصيم او منطيقة تمامه في هوازن او سطت
عليه عمائمه في بني مازن او مجيد من زبيد او صمد من بني اسد تلقى به فخرا لديارنا وزينة للصبائا
قد تفرد كل قصيدة منها بنكات جديدة واشارات مفيدة لم يسبق الى مثلها احد في سالف الزمان وفيها عينان
تجريان يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان بانشادها عند عارض الوحشة تسر الخواطر وبرؤيتها عند اوان الهموم
الازمة تقر النواظر فنعم الانيس وحبذا الجليس فالقصيدة الاولى منها البائية المشتملة على
الثناء والنسب العالية وفي اثناء الثناء ترشد الى جملة من المطالب السنية والثانية منها الهمزية المتضمنة
على الاسرار الرمزية قد اختار فيها اسلوبا بديعا لم يرض فيه بايراد التشبيبات والتشبيهات المعهودة على نمط الشعراء
بل اخترع من عنده تشبيبا لطيفا وتشبيها بليغا في نهاية الايجاز كيف لا وهو في ثناء من خلق له الارض والسماء
نبينا اشرف الانبياء وافصح الفصحاء صلى الله عليه وسلم والثالثة منها التائية الشاملة على جملة من النكات
اللطيفة والرموز الدقيقة والرابعة منها اللامية الشاملة على ظهور التدليات الالهية وبعض الاسرار الغامضة
وبين هذين القصيدتين قصيدة همزية اخرى لحسان بن ثابت رضي الله تعالى عنه قد وضعناها بعد الهمزية لمناسبة الوزن والمعنى
فالمرجو من الناظرين ان لا ينسوني عن الدعاء ومن اعانني على طبعه من اخوان الصفاء وخلان الوفاء اعني به المولوي
عبد الرحمن السهسواني والمولوي محمد حسن النواب بهادر وكان ذلك يوم الاثنين سابع عشر من شهر رجب المرجب سنة اربع وثلث
مائة بعد الالف من الهجرة النبوية على صاحبها الف الف صلوة وتحية وانا الضعيف سيد محمد مظهر حسن [illegible] ابادي

## فہرست قصیدہ بائیہ





## فہرست قصیدہ ہمزیہ

# اشتہار

چونکہ اس رسالہ کو راقم نے نہایت محنت و وقت
سے تلاش کر کے ابتدا ترتیب و تصحیح و توضیح اپنے صرف زر سے
مطبع اخبار نیر اعظم واقع مرادآباد و ماہ اپریل سنہ ۱۸۸۵ء میں چھپوایا
اسلیے یہ رسالہ بموجب قانون نمبر ۲۵ سنہ ۱۸۶۷ء رجسٹری کرایا گیا
کوئی صاحب بلا اجازت راقم کے قصد اسکے چھاپنے کا
نہ فرمائیں۔ اگر کوئی صاحب بلا اجازت چھاپینگے
تو انکو وہ زر جرمانہ دینا پڑیگا جو قانوناً انپر
عاید ہوگا۔ فقط

المشتہر
مظہر حسن ساکن مرادآباد
محلہ مغلپورہ